



پیغام عشق

قسمت هزار و هفتاد و پنجم



به نام خدا

خلاصه غزل ۳۰۹۹ دیوان شمس، برنامه ۹۳۸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

بداد پندم استاد عشق ز استادی

که هین، بترس ز هر کس که دل بدو دادی

استاد عشق یعنی خداوند از استادی اش به تو پند می دهد، که آگاه باش و بترس از هر چیز و هر کسی که ذهنت آن را نشان می دهد. بترس از اینکه مرکزت، پُر از همانیدگی های مثل پول، ماشین، خانه، حمل درد و رنجش، حمل کینه از دیگران، احساس گناه، احساس بی ارزشی باشد.

بترس از اینکه فکرهای پشت سر هم کنی و فاصله بین دو فکر که خداست را تجربه نکنی. بترس از روزی که از همراهان عشقی ات جدا و با من ذهنی ات همراه شوی. بترس از اینکه فکر کنی که داری روی خودت کار معنوی می کنی، اما همچنان با خرس من ذهنی ات دوست هستی و به غیبت کردن، عیب دیگران را دیدن، قضاوت و مقاومت کردن، ملامت کردن خود و دیگران مشغولی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

هر آن کسی که تو از نوش او بنوشیدی

ز بعد نوش، کند نیش اوت فصّادی

*فصّادی: رگ زنی



اگر تو از هر چیز و هر کسی که به جای خدا، در مرکز و درونت قرار دادی، عسل بنوشی، یعنی از آن چیز و آن کس زندگی بخواهی، این را بدان، که پس از مدتی زندگی تو را دچار حوادث ناگوار می کند و تو درد خواهی کشید، تا فضا را باز کنی و بدانی که نباید از چیزهای بیرونی هویت و زندگی بخواهی. بنابراین بیا این لحظه فضاگشایی کن و اتفاق این لحظه را بپذیر، تا شادی، عشق، زیبایی، برکت و خرد زندگی، از درونت بجوشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

چو چشمِ مستِ کسی کرد حلقه در گوشت

ز گوش پنبه برون کن، مجوی آزادی

حضرت مولانا می فرماید، بیا این لحظه فضا را باز کن و نصیحت من را بشنو، که اگر تو من ذهنی داری و تصویر یک انسانی، که من ذهنی دارد را، در مرکزت بگذاری و او را یک جسم ببینی، تو دیگر آزاد نیستی و در من ذهنی ات زندانی شده ای. این را بدان، که اولین آزادی این است که تو، از هر هم هویت شدگی آزاد شوی. یعنی با فضاگشایی، از هر چیز آفل، مثل همسر، فرزند، مقام، پول، ماشین زندگی نخواهی؛ در این صورت است که خداوند تو را، از همه ی این هم هویت شدگی ها آزاد می کند و به او زنده می شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

برین بنه دل خود را چو دخل خنده رسید

که غم نجوید عسرت، ز خرمن شادی

دل خود را روی این موضوع متمرکز کن، که اگر تو فضا را باز کنی و در این لحظه، ساکن و مستقر شوی و با اتفاقاتی که زندگی طرح می کند، تغییر نکنی، دیگر غم من ذهنی نمی تواند از شادی بی سببی که در درونت داری، مالیات بگیرد؛ یعنی

من ذهنی‌ات نمی‌تواند تو را از حضور خالی کند. اما اگر فضا را ببندی و اتفاق این لحظه را نپذیری، من ذهنی‌ات می‌تواند تو را دچار غم کند و از تو مالیات بگیرد، یعنی می‌تواند حضور و شادی بی سبب تو را بدزدد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

مگر زمین مُسَلَّم دهد تو را سلطان

چنانکه داد به بشر و جنیدِ بغدادی

*بشر: ابونصر بشر حافی، صوفی معروف که در بغداد می‌زیست.

*جنیدِ بغدادی: از مردم بغداد و از عارفان بزرگ بود.

اگر تو همیشه در برابر اتفاق این لحظه، فضا را باز کنی و تسلیم امرِ زندگی شوی، خداوند درون تو را گشوده می‌کند، یعنی لحظه به لحظه، به او زنده‌تر می‌شوی، همان طور که بشر و جنیدِ بغدادی که عارفان بزرگی بودند، با فضاگشایی به خداوند زنده شدند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

چو طوقِ موهبت آمد، شکست گردنِ غم

رسید دادِ خدا و بمرّد بیدادی

*موهبت: عطا، بخشش

وقتی تو فضا را باز کنی و به هشیاری حضور زنده شوی، گردنبندِ لطفِ الهی را می‌بندی و گردنِ غمِ من ذهنی‌ات که دائماً درد پخش می‌کند را، می‌شکنی و این عینِ داد و عدالتِ خداوند است و باعث می‌شود که بیدادی و ظلم و ستمِ من ذهنی در درونت بمیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

به هر کجا که روی ماه بر تو می‌تابد

مه‌ست نور فشان بر خراب و آبادی

وقتی فضای درونت باز شود و به خدا زنده شوی، هر جا بروی، نور خدا از درونت می‌تابد و با چشمِ عدم بین می‌بینی و انرژی عشق و شادی بی‌سبب را، در هر چیزی و هر کسی می‌تابانی و هر کجا که خراب بود را آباد، و فراوانی را بیشتر می‌کنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

غلامِ ماه شدی، شب تو را به از روز است

که پُشتدارِ تو باشد میانِ هر وادی

اگر غلامِ ماه شوی، یعنی لحظه به لحظه فضاگشایی کنی و نور حضور از درونت بتابد، به عنوان امتدادِ خداوند، در همین شب دنیا، دوست داری که با پخشِ عشق و شادی، به همه کمک کنی، در این صورت است که خداوند، در هر وضعیتی که باشی، از تو حمایت و پشتیبانی می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

خُنک تو را و خُنک جمله هم‌رهانِ تو را

که سعدِ اکبری و نیکبخت افتادی

اگر تو با فضاگشایی به زندگی زنده شدی، خوشا به حالِ تو و خوشا به حالِ کسانی که، با تو همراه و دوست هستند. زیرا چون تو با زندگی یکی شده‌ای، لحظه به لحظه، عشق و خردِ اصیل به فکر و عملت می‌ریزد و نو به نو خُلق می‌کنی و خوشی یمن می‌شوی و هر کجا که بروی، اتفاقاتِ خوب می‌افتد و در هر وضعیتی که هستی، خوشحال هستی و جهانِ بیرون در تو اثری ندارد.

به‌طورِ مثال اگر پولت کم یا زیاد شود، ناراحت نمی‌شوی یا اگر همسرت به تو بگوید: از تو بدم می‌آید یا تو را دوست دارم، در تو تاثیر نمی‌گذارد و دیگر از پول و یا همسرت زندگی نمی‌خواهی، زیرا تو در درونت ساکن شده‌ای و به دنیای بیرونی و اتفاقاتِ آن توجهی نداری.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

به وعده های خوشش اعتماد کن ای جان

که شاه مثل ندارد به راست میعادی

*راست میعادی: وفادار بودن به پیمان

تو بیا این لحظه به شاهِ زندگی و خداوند اعتماد کن که می‌گوید: تو در هر وضعیتی که هستی، خشم داری، حسود هستی، کینه و رنجش داری، به جای من همسرت، فرزندات، پول، خانه، ماشین را در درونت گذاشته‌ای؛ اشکالی ندارد. با فضاگشایی، به صورتِ حضورِ ناظر، به این هم‌هویت شدگی‌هایت نگاه کن و از کشیدنِ دردِ هشیارانه فرار نکن و صبر داشته



باش، تا من با دم زنده کننده‌ی خودم، تو را از همه‌ی این هم‌هویت‌شدگی‌ها آزاد کنم. و این را بدان، که من در وعده‌ای که به تو داده‌ام که تو را به خودم زنده خواهیم کرد، خوش قول هستم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۹۹

به گوش تو همه تفسیر این بگوید شاه

چنانکه اُشتر خود را نوا زند حادی

اگر فضاگشایی کنی، معنا و تفسیر اصلی این غزل را، خداوند به تو می‌گوید و با نظم زندگی هماهنگ می‌شوی، مانند شتربانی که برای شترهایش آواز می‌خواند و شترها با آواز او کوک می‌شوند.

ارادتمند شما، فریبا الهی مهر



با عرض سلام

«جنبه‌های مختلف خودنمایی»

کارهایی که منشأ آن برای گرفتن تأیید و توجه است:

۱- زیاد حرف زدن: به‌طور کلی، علاقه به حرف زدن راجع به خود و تعریف کردن و صدا را بالا بردن، ناشی از همانیدگی با تأیید و توجه است.

۲- ادعا کردن و مغرور بودن یا به‌طور عکس، مظلوم‌نمایی:

ادعا کردن و غرور: تلاش برای زیاد کردن همانیدگی‌ها مثل پول و تلاش برای نشان دادن و اثبات آن‌ها به دیگران، همه برای گرفتن تأیید و توجه و به‌دست آوردن ارزش از این طریق است.

مظلوم‌نمایی: اگر در به‌دست آوردن همانیدگی‌ها و زیاد کردن آن‌ها موفق نباشیم و نتوانیم از این طریق تأیید و توجه بگیریم، در این صورت احساس بی‌ارزشی می‌کنیم و این دفعه می‌خواهیم از حالت عکس آن یعنی بدبخت بودن و مظلوم بودن، تأیید و توجه بگیریم. مثلاً می‌گوییم بدبخت‌تر از من دیگر در دنیا وجود ندارد. حتی خشمگین شدنمان هم برای گرفتن تأیید و توجه است.

۳- به رابطه‌مان با دیگر انسان‌ها توجه کنیم، آیا یکسان است؟ چرا فوراً از انسان‌ها بعد از چندبار گفت‌وگو تصویر ذهنی می‌سازیم؟ فرض کنیم در یک جمع زندگی می‌کنیم، مثلاً در محل کار، یا در یک خوابگاه، یا در بین فامیل یا در یک گروه، در این جمع همه یکسان هستیم و هرکس کار خود را انجام می‌دهد و کسی مدیون کسی نیست. بعد از مدتی با یکدیگر آشنا می‌شویم و ما از همه افراد یک تصویر ذهنی می‌سازیم.



هر لحظه فکر گرفتن تأیید و توجه از طریق‌های مختلف برای ما می‌آید. بعضی‌ها ما را تعریف می‌دهند و بعضی‌ها سرشان به کار خودشان هست و کاری با ما ندارند. حالا، تصویر ذهنی ما از کسانی که ما را تعریف دادند و می‌دهند ارضا می‌شود، ولی تمرکزمان بیشتر به سوی کسانی می‌رود که به ما توجه نمی‌کنند و ما را تأیید نمی‌کنند، چرا؟ چون کسانی که ما را تعریف دادند، ما مطمئن شده‌ایم که بهتر از آن‌ها هستیم، ولی هنوز تصویر ذهنی از کسانی داریم که ما را تعریف نداده‌اند و به دنبال این هستیم که مطمئن شویم بهتر از ما نیستند. این کار باعث می‌شود در مقایسه بمانیم و تمرکزمان از روی خودمان برداشته شود.

گاهی اوقات با یک فرد زنده به حضور ارتباط داریم و مدام ارتعاش او به ما می‌رسد، ولی ممکن است من ذهنی بیاید وسط و به او حسادت کند، چون من ذهنی در مقایسه است و اگر ببیند تصویر ذهنی کسی، بالاتر از تصویر ذهنی خودش است، حالش بد می‌شود. بنابراین به جای یاد گرفتن از او، به علت نگرفتن تأیید و توجه، در مقایسه و حسادت گیر می‌افتد.

۴- تمایل زیاد به خبر دادن: در تلویزیون و اخبار، تلاش‌های بی‌نهایت زیادی می‌شود تا بتوانند اخبار و اتفاقات هیجان‌آور را با جزئیات آماده کنند و زودتر از بقیه به مردم اطلاع دهند. و یا ممکن است ما بسیار ذوق داشته باشیم که سریع یک خبر را قبل از بقیه پخش کنیم. علتش چیست؟ می‌خواهیم بگوییم که من این خبر را آوردم تا از این طریق تأیید و توجه بگیریم.

۵- تمایل زیاد به انتقاد و عیب‌گیری و غیبت: انتقاد و عیب گرفتن قطعاً برای این است که بگوییم من بldم و بالاتر هستم. ممکن است یک نفر در یک حالت جدی، از بقیه انتقاد و عیب‌گیری کند و بگوید دارم اصلاح می‌کنم، ولی در واقع برای بزرگ کردن خودش است و باعث بالا آمدن من ذهنی بقیه می‌شود و اثر معکوس دارد.



۶- حساس بودن و قهر کردن: ما ممکن است این قدر حساس باشیم که دیگران از حرف زدن با ما بترسند و باید خیلی مراقب باشند که یک دفعه حرفی نزنند و یا کاری نکنند که به ما بر بخورد. مدام باید مطابق میل ما رفتار کنند و اگر این کار را نکنند احساس کوچکی می‌کنیم و قهر می‌کنیم و ناراحت می‌شویم.

۷- سخت‌گیری کردن و قاعده‌ی زندگی گذاشتن برای به حساب آمدن. ما ممکن است در ذهن خود تصور کنیم که با سخت‌گیری و تعریف اصول و قاعده برای زندگی، خاص می‌شویم. بعضی اوقات، ما ارزش را برابر با تعریف اصول و قواعد و چهارچوب‌هایی می‌دانیم که باید رعایت شود و بسیار سخت‌گیر هستیم و اگر رعایت نشود احساس بی‌ارزشی می‌کنیم و واکنش نشان می‌دهیم. مثلاً در یک خانواده، یک نفر می‌گوید همسر من باید با کسانی که من می‌گویم ارتباط داشته باشد و طبق چهارچوب‌های من عمل کند و از آن‌ها تخطی نکند.

۸- دروغ گفتن و بزرگ کردن چیزها: ممکن است وقتی بقیه از خودشان تعریف و تمجید می‌کنند، ما برای این که عقب نمانیم شروع به دروغ گفتن کنیم و یک چیز من‌درآوردی بالاتر از بقیه بگوییم.

۹- بیش‌تر کردن همانیدگی‌های دیگران: مثلاً یک نفر یک باوری دارد و بسیار همانیده است. ما ممکن است جلوی این فرد حرف‌هایی بزنیم که آن باور را تأیید کند، تا بتوانیم از این طریق تأیید و توجه او را بگیریم.

با تشکر و سپاس

فرشاد از خوزستان

با سلام و خدا قوت به پدر عشق آقای شهبازی و مولانای جان و تمام خواهران و برادران عشقی

🌸 اعتماد کردن بر تملق و و فای خرس 🌸

داستانی که از دفتر دوم مثنوی در برنامه ۹۳۴ خوانده شد.

نکات مهم و نتایجی که آقای شهبازی از این داستان گرفتند:

منظور از خرس من ذهنی ماست.

منظور از قصه: پس از کار کردن روی خود، من ذهنی من، یک من ذهنی مودب و مهربان و متملق می‌شود، که سبب خیر

و برکت و توجه مردم می‌شود و ما را به اشتباه می‌اندازد که دیگر نیازی به کار کردن روی خود نداریم.

ما انسان‌ها نمی‌خواهیم من ذهنی دوستانه از بین برود، و دست از کار کردن روی خود می‌کشیم و دیگر طلب نداریم.

هدف ما از زندگی رسیدن به حضور در این جسم و زنده شدن به خدا و از بین بردن کامل این من ذهنی است، نه اینکه

آن را تربیت کنیم.

در این راه، شیر مردانی همچون مولانا و بزرگان هستند که می‌توانند به ما کمک کنند.

چطور این شیر مردان می‌توانند کمک کنند؟

زمانی که افغان و زاریِ مظلومانی را که در دهان اژدها گرفتار شده‌اند را بشنوند و این مظلومان کمک بخواهند، شیر مردان

مانند رحمت حق جاری می‌شوند، (پس این مهم است که ما گرفتار شدنمان را در زندان من ذهنی ببینیم و برای رهایی

خودمان اقرار کنیم.)



از زمانی که تصمیم می‌گیریم که از این من‌ذهنی حرکت کنیم و به فضای یکتایی برسیم تله‌های بسیاری بر سر راه ما و جود دارد. یکی از این تله‌ها، دوستی و رفاقت با من‌ذهنی (این خرس) است.

مولانا به ما می‌گوید: با این خرس دوست نشو، و از ما می‌خواهد با او دوست نشویم ولی ما با مقاومت و سرکشی می‌گوییم: تو نمی‌دانی و من می‌دانم و خودم بلدم.

یکی دیگر از خصوصیات این خرس، این است که به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کند و تصمیم‌هایی که می‌گیرد چون از جنس زندگی نیست نمی‌تواند به آنها عمل کند و سست عهد است. چون عهدش از جنس توهم است، به سوگند و قسم‌هایش نمی‌توان اعتماد کرد. و این سست عهدی و پیمان شکنی را می‌توانیم هم در خودمان و در همه‌ی انسان‌ها ببینیم چون روز الست که به خداوند گفتیم از جنس تو هستیم و این بله را به او گفتیم و لی بعدش فراموش کردیم و عهد و پیمان خود را با زندگی شکستیم و زندگی‌مان را بر اساس من‌ذهنی گذاشتیم. این بزرگترین نشانه‌ی بد عهدی من‌ذهنی در وجودمان است.

🌸 برای اینکه آب رحمت زندگی و مولانا به ما برسد باید پست شویم و به دردهای خودمان اعتراف کنیم و بگوییم که: من درد دارم، و به حرف من‌ذهنی‌مان گوش ندهیم. پندار کمالمان را رها کنیم و نگوییم که استاد شده‌ام، آن وقت است که رحمت پشت سر رحمت می‌آید. لطف خداوند پی در پی است تا بتوانی شیر مرد بشوی و مهربانی را شکار کنی و در جهان پخش کنی.

🌸 باید ضعف جنسی‌مان را درمان کنیم. ما از جنس جسم و ماده و این من‌ذهنی نیستیم. ما از جنس خدا هستیم، اگر جنس خود را تغییر دهیم آماده عشق می‌شویم و پیام‌های عشق و الهاماتش را دریافت می‌کنیم و صدتا زیباروی را در اطراف خود خواهیم دید.

🌸 افتان و خیزان کار کردن، یعنی طلب نداشتن، یعنی با خرس رفیق هستی.



- 🌸 زنجیر بخل را از دست و گردن هوشیاری ات باز کن، چون این بخل نه می خواهد به خودش برسد نه به دیگران.
- 🌸 اگر نمی توانی فضا باز کنی، اگر نمی توانی خدا را ببینی، اگر نمی توانی به تعهدات عمل کنی، بگو بیچاره ام و این بیچارگی ات را پیش مولانا عرضه کن و اقرار کن. زاری و گریه کن، اقرار به عجزت کن، اقرار به نقصات کن و اقرار به نتوانستن. و این بهتریت و قوی ترین سرمایه توست.
- 🌸 به تعریف و تمجید خرس گوش نده، افتاده باش. طلب کن، بگو نمی دانم و نمی توانم و بلد نیستم به کعبه لطف پیرم، تا شیر عشق خداوند ببارد.
- 🌸 بی صبری از دوستی با خرس می آید و ما را ناامید می کند چون خودش عجول است.
- 🌸 ترس و ناامیدی آواز من ذهنی است که می خواهد من را تا پایین ترین قعر سُفول ببرد.
- 🌸 نباید فریب تقدم من ذهنی را خورد. یعنی این جسمیت و تحولاتش که اول به این جهان آمده برای حضور و جرقه ی عشق است، پس حضور مهم تر است. و عشق در درون این تن به حضور می رسد، ولی ما همیشه خدمت این خرس را کرده ایم و در تلاش هستیم که این خرس را نگه داریم.
- 🌸 تملق و چاپلوسی های این خرس
- 🌸 شکایت و ناله های این خرس
- 🌸 حيله گری های خرس
- 🌸 متکبر بودن خرس




با همه‌ی این توصیفات‌ی که مولانا در این داستان، من ذهنی ما را برای ما روشن‌گری کردند، پس با این خرس دوست نباشم و خودم را در قطب مولانا جستجو کنم و متواضعانه در خدمت جنس اصلیم باشم، تا مولانا من را از خدمت کردن به این خرس رها کند.


خدایا دل من را که از همانیدگی‌ها سفت و سخت شده نرم کن و من را مورد رحمت خودت قرار بده. 🙏

تمام نوشته‌های من برگرفته از بیانات استاد عزیز شهبازی بود و من چیزی از خود نداشتم و تمام سعی خود را به کار گرفتم تا از کلمه من برای خود استفاده کنم و روی آموزش‌های مولانا رو به خودم باشد. چرا که یکی از ترفندهای من ذهنی که در خود شناسایی کردم، این است که حواس و تمرکز من را به سوی دیگران ببرد و بگوید من بهترینم و هیچ نقص و اشکالی ندارم و دیگران هستند که مشکل دارند.

باتشکر

اعظم از انگلیس

با سلام بر پدر معنوی استاد شهبازی و همراهان گنج حضور 

بر گرفته از برنامه ۹۳۴ 

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۳۴

این عجب که جان به زندان آندر است

وآنگهی مفتاح زندانش به دست

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۳۵

پای تا سر، غرق سرگین آن جوان

می زند بر دامنش جوی روان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۳۶

دایماً پهلوی به پهلوی بی قرار

پهلوی آرامگاه و پشت دار

حضرت مولانا می فرماید، این خیلی عجیب است که جان ما، روان ما، در زندان همانیدگی هاست، آن موقع کلید هم دست ماست. کلید یعنی همین که ما فضا را باز می کنیم، هوشیاری شمس تبریزی، که اصل ما است، خودش را به ما نشان می دهد، همین عدم بین و سکوت شنو، خودش را به ما نشان می دهد. مفتاح یعنی کلید، پای تا سر، یعنی همه اش غرق کثافات انسان.




آن جوان، «می‌زند بر دامنش جوی روان» یعنی اگر ما فضا را باز کنیم جوی روان زندگی می‌آید، کتافات ما را که همانندگی هاست و درد های آن است، می‌شوید و می‌برد. اما ما فضا را می‌بندیم، چرا؟ از آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد، زندگی می‌خواهیم، مقاومت داریم.

«پای تا سر، غرق سرگین آن جوان» سرگین یعنی مدفوع، کتافات، درد. آن جوان، یعنی هر انسانی.

می‌زند بر دامنش، یعنی جوی روان تا کمر رد می‌شود، خودش را شست و شو نمی‌دهد. دائماً پهلوی به پهلوی بی‌قرار، به این پهلوی می‌پیچد، آن پهلوی می‌پیچد، ای وای چکار کنم قرار ندارم؛ در چه حالی؟ در حالی که آرامگاه و پشت دار، یعنی خداوند، همیشه با اوست. اگر فضا را باز کند، می‌تواند به او تکیه کند. چرا بی‌قرار است پهلوی به پهلوی؟ برای اینکه از ذهنش زندگی می‌خواهد، از چیزها زندگی می‌خواهد، چیزها تغییر می‌کنند. دائماً پهلوی به پهلوی بی‌قرار، یعنی آرامش ندارد، برای اینکه آرامش از ذهنش می‌خواهد و چیزهای ذهنی دائماً تغییر می‌کنند، می‌ترسانند.

پهلوی آرامگاه، آرامگاه یعنی خداوند، فضایی گشوده شده، آسمان درون. پشت دار، یعنی کسی که پشت تو ایستاده. ما فکر می‌کنیم، پشت ما همین چیزهایی است که ما با آنها همانیده شده‌ایم و اینها تغییر می‌کنند، اینها پشت ما هستند. پول من پشتم است، فامیل من پشتم است، انسان‌های دیگر پشتم است. بعد می‌بینیم اینها خیانت کردند یا از ما جدا شدند، کمک نمی‌کنند، آن چیزهایی که ما می‌خواهیم نمی‌دهند، بلکه آنها را می‌دزدند می‌برند؛ خوب معلوم است بی‌قرار می‌شویم. پشت دار ما در این لحظه، خداوند، زندگی است و آرامگاه این فضای گشوده شده است و باید از آن استفاده بکنیم.

با تشکر فراوان 

پروین از مهاباد



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com